



درس فارغ اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۹ دی ۱۳۹۱

مصادف با: ۱۵ صفر ۱۴۳۴

جلسه: ۵۱

موضوع کلی: وضع

موضوع جزئی: اقسام وضع - وقوع قسم سوم - معانی حرفیه (مسلک اول)

سال: چهارم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته:

عرض شد در مورد وقوع قسم سوم از اقسام وضع بحث شده که آیا مثال و مصداقی برای آن وجود دارد یا نه؟ مشهور وضع حروف و اسماء اشاره را از قبیل وضع عام و موضوع له خاص می‌دانند بنابراین لازم است هم در باب وضع حروف و هم در باب وضع اسماء اشاره و ضمائر که از آنها به مبهمات تعبیر می‌شود مستقلاً بحث کنیم. بحثی که در این دو مورد واقع شده بحثی طولانی و مبسوط است، نخست از بحث حروف شروع می‌کنیم، در این باره در دو مقام بحث می‌شود: مقام اول درباره اصل معنای حرفی است و مقام دوم درباره وضع حروف است. در مورد معنای حرفی چند مسلک وجود دارد که اصلاً معنای حرفی چیست؟ و آیا اصلاً معنای حرفی وجود دارد یا خیر؟ ما ابتدا این مسالک را ذکر می‌کنیم و بعد به مسئله وضع حروف می‌پردازیم، البته در لابلاهی بحث از معانی حروف تا حدودی وضع حروف هم روشن می‌شود اما این طور نیست که لزوماً اگر ما از مبنای کسی در باب معنای حرفی مطلع شدیم از مبنای او در باب وضع هم اطلاع پیدا کنیم، این دو موضوع از هم جدا هستند اگر چه مقام دوم متوقف بر مقام اول است.

مقام اول (معنای حرفی):

به طور کلی در این باره سه مسلک وجود دارد:

مسلک اول: اینکه اساساً حروف برای هیچ معنایی وضع نشده‌اند و صرفاً همانند علامات اعراب می‌باشند.

مسلک دوم: اینکه حروف برای معنی وضع شده‌اند و موضوع له حروف مثل موضوع له اسماء است.

مسلک سوم: اینکه معنای حرفی با معنای اسمی اختلاف ذاتی و جوهری دارند. خود این گروه به شعب مختلف تقسیم شده‌اند

و در خود این مسلک شش نظریه وجود دارد:

(۱) نظریه صاحب هدایة المسترشدين (صاحب حاشیه، مرحوم شیخ محمد تقی اصفهانی).

(۲) نظریه محقق نائینی.

(۳) نظریه محقق اصفهانی.

(۴) نظریه محقق عراقی.

(۵) نظر امام (ره).

۶) نظر مرحوم آقای خویی.

این نظرات با اینکه در دائره مسلک سوم جای می‌گیرند یعنی همه آنها معتقدند معنای حرفی با معنای اسمی اختلاف جوهری دارد اما در اینکه آن چه معنایی است با هم اختلاف دارند.

مسلک اول:

طبق این مسلک حروف اساساً برای هیچ معنایی وضع نشده‌اند، این مسلک یکی از دو نظر منسوب به نجم الأئمة شیخ رضی است چون یک نظر دیگر هم به ایشان نسبت داده شده که آن را ذکر خواهیم کرد.

بر اساس این مسلک حروف برای هیچ معنایی وضع نشده‌اند بلکه علامت‌هایی برای بعضی حالات خاص می‌باشند که بر مدخول آنها عارض می‌شود برای نشان دادن معنایی در غیر، یعنی برای اینکه یک معنایی در مدخول آنها معلوم شود مثل حرکات اعراب که هیچ معنایی ندارند بلکه صرفاً علامت‌هایی هستند برای شناخت معنی در آنچه که بر آنها وارد می‌شوند؛ مثلاً در زید و ضارب، علامت رفع وجود دارد. رفع تنها علامت برای شناخت حالتی خاص است که این دو دارند یعنی دلالت دارند بر معنای فاعلیت مدخولشان پس خود این علامت رفع هیچ معنایی ندارد جز اینکه دلالت می‌کند بر اینکه زید فاعل است. نظیر این مسئله در حروف هم وجود دارد یعنی مثلاً لفظ فی در «زید فی الدار» هیچ معنایی ندارد بلکه صرفاً یک علامت است برای اینکه یک حالتی را در مدخول خودش نشان دهد، فی بر کلمه «دار» وارد شده که صرفاً علامتی است برای نشان دادن حالت ظرفیت برای «دار» و الا خودش به تنهایی هیچ معنایی ندارد. لفظ من به تنهایی هیچ معنایی ندارد ولی علامتی است برای نشان دادن معنای ابتدائیت در مدخولش. پس طبق این مسلک حروف هیچ معنایی ندارند و صرفاً علامت برای بعضی معانی و حالاتی می‌باشند که در مدخول آنها وجود دارد مثل حرکات اعراب.

بررسی مسلک اول:

مقدمه:

این مسلک از سوی اکثریت قریب به اتفاق محققین رد شده و آنها بر این نکته که حروف برای یک معنایی وضع شده‌اند اتفاق نظر دارند اگر چه در اینکه آن معنی چیست اختلاف نظر دارند ولی اصل اینکه حروف دارای معنی هستند تقریباً مورد تسالم است. مثلاً گفته‌اند فرق حرف و اسم در این است که اسم عبارت است از: «ما دل علی معنی فی نفسه» و حرف عبارت است از: «ما دل علی معنی فی غیره».

ممکن است گفته شود همین که گفته می‌شود حرف چیزی است که بر معنایی در غیرش دلالت دارد، دال بر این است که خود حرف معنایی ندارد و همه کسانی که حرف را این گونه معنی کرده‌اند در واقع قائل به این هستند که حروف صرفاً علامتند و هیچ معنایی ندارند.

قطعاً چنین تفسیری از تعریف معنای حرفی صحیح نیست، چون معنای این تعریف این است که حروف دارای معنی هستند اما این معنی مستقل نیست و قائم به غیر است. بله اگر ما علامت بودن را به این معنی بگیریم همه الفاظ علامت برای معانی خود می‌باشند اما کسانی که می‌گویند حروف فقط علامت هستند و هیچ معنایی ندارند منظورشان این است که حرف نه

معنای مستقل دارد و نه معنای غیر مستقل ولی کسانی که در تعریف حرف می‌گویند: «ما دلّ علی معنیّ فی غیره» صرفاً استقلال معنای حرف را رد می‌کنند نه اصل معنی داشتن حرف را، نمی‌خواهند بگویند حرف معنی ندارد بلکه می‌گویند حرف معنای استقلالی ندارد. شبیه این مطلب در مورد جوهر و عرض هم وجود دارد، چون در مورد جوهر گفته می‌شود: جوهر چیزی است که برای تحقق نیاز به موضوع ندارد لکن عرض چیزی است که نیاز به موضوع دارد، حال اینکه گفته می‌شود عرض برای تحقق نیاز به موضوع دارد به این معنی نیست که هیچ معنایی ندارد و وابسته بودن به یک چیز برای افاده معنی غیر از نداشتن معنی است. پس در مجموع این مسلک از طرف اکثریت قریب به اتفاق بزرگان از اهل ادب و علماء سایر علوم رد شده و هیچ کس هم نمی‌تواند ادعا کند که تعریف حرف به «ما دلّ علی معنیّ فی غیره» این همان ادعای معنی نداشتن حروف و علامت بودن حروف است.

با عنایت به مطالبی که عرض شد دو اشکال بر مسلک اول وارد است که آنها را ذکر می‌کنیم:

اشکال اول:

اگر حروف، علامت برای معنایی در غیر باشند لازمه‌اش این است که مدخول حروف که یک معنای اسمی است هیچ گاه در معنای خودش استعمال نشود بلکه همیشه استعمالش مجازی باشد؛ چون مدخول حروف قطعاً یک اسم است که دارای یک معنای کلی و عام است و بعد از دخول حرف بر آن مسلماً یک معنای جدیدی را افاده می‌کند که قبل از دخول این حرف آن معنی را دلالت نمی‌کرد پس معلوم می‌شود خود حرف بر یک معنایی دلالت می‌کند و نمی‌توان گفت حرف فقط علامت صرف است و هیچ معنایی ندارد، فرض کنید کلمه «دار» یک معنای اسمی دارد که عبارت از خانه است، این کلمه تا زمانی که مدخول حرف «فی» قرار نگرفته معنایش مشخص است، حال اگر قرار باشد حرف «فی» فقط علامت باشد و خودش هیچ معنایی نداشته باشد معنای علامت بودن «فی» این است که علامت برای یک معنایی در غیر باشد، پس حرف «فی» طبق این مسلک علامت یک معنای جدید برای کلمه «دار» می‌شود که قبل از دخول «فی» آن معنی نبود و آن ظرفیت «دار» است. پس اگر گفته شود حروف فقط علامت برای یک معنایی در مدخول هستند و هیچ معنایی ندارند لازمه‌اش آن است که گفته شود مدخول حروف همیشه به نحو مجازی استعمال شوند یعنی «دار» تا قبل از دخول حرف «فی» یک معنی داشت و بعد از آمدن «فی» معنای دیگری پیدا کرد در حالی که مدخول حروف در معنای حقیقی خود استعمال شده و هیچ کس نگفته استعمال آنها مجازی است.

این قلت: این گونه نیست که مدخول حروف به نحو مجازی استعمال شوند و اصلاً استعمال مجازی پیش نمی‌آید چون ما که می‌گوییم حروف بر معنایی در غیر دلالت می‌کند منظور این نیست که معنای موضوع له مدخول را تغییر دهد بلکه منظور این است که معنای موضوع لهی مدخول را در یک وضعیت و حالت جدیدی قرار دهد نه اینکه معنای جدیدی به آن بدهد. لذا استعمال آن حقیقی است نه مجازی.

قلت: اگر مدعای قائل به این مسلک این باشد که حروف علامت برای تبیین یک وضعیت و حالت جدید در مدخول می‌باشند نه اینکه علامت برای معنای جدید در مدخول باشند اشکال فوق وارد است ولی قائل به این مسلک در واقع ادعا می‌کند حروف علامت برای یک معنای جدید در غیر هستند نه اینکه علامت برای یک حالت و وضعیت جدید باشند که در این صورت اشکال فوق در دفاع از مسلک اول وارد نیست، چون مثلاً ظرفیت معنایی جدید برای «دار» است که تا قبل از اینکه مدخول حرف «فی» قرار بگیرد این معنی را نداشت. این معنی یا از خود حرف «فی» فهمیده می‌شود و یا حرف «فی» این معنی را در مدخولش ایجاد می‌کند، وقتی گفته می‌شود: «زیدٌ فی الدار» «دار» در یک معنای جدید و خاصی که ظرفیت باشد استعمال می‌شود؛ یعنی با دخول «فی» بر «دار» معنای کلی «دار» مقید شده به یک مصداق از آن کلی و دیگر از کلیت خارج شده و یک مفهوم جزئی می‌شود و بدیهی است که بین این دو مفهوم تغایر وجود دارد، لذا استعمال لفظ در این معنای جدید مجازی است در حالی که هیچ کس قائل به مجازیت آن نشده است لذا اشکال ما بر مسلک اول کما کان باقی است. پس نمی‌توان گفت حروف علامت برای افاده معنایی در غیر هستند.

اشکال دوم:

در خود علامات اعراب هم مسئله از این قرار نیست که در مسلک اول گفته شد. اینکه گفته شود علامات اعراب مثل رفع و نصب و جر هیچ معنایی ندارند و صرف علامت هستند قابل قبول نیست چون خود این اعراب مثلاً رفع دلالت بر معنای فاعلیت دارد که یکی از اقسام نسبت‌ها است، وقتی گفته می‌شود: «ضربَ زیدٌ» تا قبل از اینکه علامت رفع بر زید داخل شود، زید معنای فاعلیت نداشت ولی وقتی علامت رفع بر آن داخل شد حیث فاعلیت پیدا می‌کند و این معنی را دلالت می‌کند که ضرب از او صادر شده است و این معنایی است که به وسیله علامت رفع حادث می‌شود کما اینکه اگر علامت نصب روی زید قرار بگیرد نسبت مفعولیت پیدا می‌کند و این معنای دیگری است که به وسیله علامت نصب حادث می‌شود. پس این گونه نیست که گفته شود علامات اعراب صرفاً وجود معنی در غیر را افاده می‌کنند و خودشان هیچ معنایی ندارند. لذا در بطلان مسلک اول تردیدی نیست و بر همین اساس اکثریت قریب به اتفاق محققین، این مسلک را رد کرده‌اند.

بحث جلسه آینده: مسلک دوم و سوم را انشاء الله در جلسه آینده مورد بررسی قرار خواهیم داد.

«والحمد لله رب العالمین»